

# نوجوان در مصاف زندگی

«آبی، شبنم، دریا» شامل هفت داستان کوتاه بامضامین مختلف است. داستانها از زاویه دید «هنر راوی» دانای کل و دوم شخص (واگویی) ارائه شده‌اند.

در «آبی، شبنم، دریا» راوی از آمدن معلم خصوصی برای خواهرش دلخور شده است. بیشتر از آن جهت که دیگر فرصتی برای شیطنتهای کودکانه نمی‌یابد. شخصیت محوری با آزارهای خود سعی در رنجش خاطر و فراری دادن معلم پیر خواهرش را دارد، اما وقتی معلم پیر به او هم کمک می‌کند و راوی بعد از راهنماییهای او با نمره هیجده در امتحان ریاضی قبول می‌شود از کردهای خود شرمند شده و در صدد جبران برمی‌آید. «از قاب پنجره» به شیوه سوم شخص نوشته شده است. پسری که مادرش را به علت سوختگی در بیمارستان بستری کرده‌اند، با کمک پرستار برای دیدار مادرش. در خارج از ساعت ملاقات. به بخش سوختگی می‌رود. با این همه در پایان داستان به درستی مشخص نمی‌شود که آیا او موفق به دیدار مادر می‌شود یا نه؟!... در پایان قصه می‌خوانیم:

«صدایی از راهرو بند دلش را پاره می‌کند. دست و پایش را گم می‌کند. شاخه گل سرخ را روی میز می‌گذارد و به طرف راهرو می‌دود...»

در پایان داستان نوعی گسستگی در ذهن مخاطب پدید می‌آید. شاید اگر به طور دقیق لحظه دیدار مادر و فرزند به تصویر کشیده می‌شد در انتقال حس و تاثیر گذاری در مخاطب موفقیت بیشتری کسب می‌کرد.

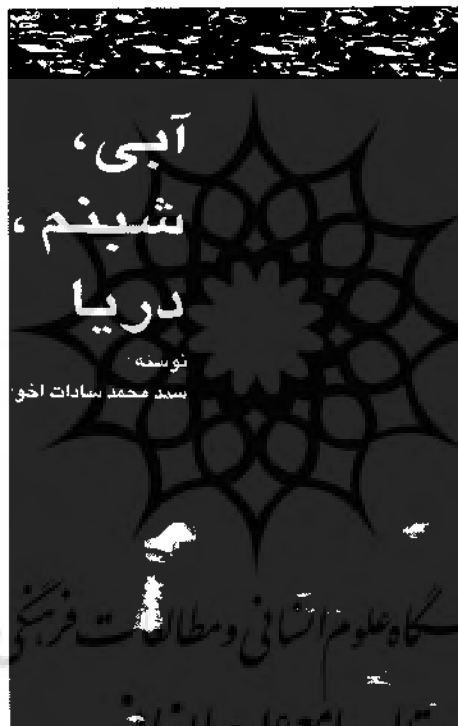
در «سرو و بید» پسرک راوی درگیر این سوال است که رمل و جادو صحت دارد یا خیر؟

مردی که مدعی درویشی است کنار دیوار خانه راوی بساطا پهن کرده است، اما پدر راوی به این موضوع معتراض است. روزی یکی از افراد خرافاتی به نزد درویش قبلاهی می‌آید و از او کمک می‌خواهد. درویش، بساطش را به شخصیت اصلی قصه می‌سپارد و به همراه مرد می‌رود....

«کدخدا جوچه نیست» قصه نوجوان ساده‌دلی است که برای کار به شهر آمده است. پس از یک سال به هنگام بازگشت به دم، در قطار گرفتار دوز و کلک بزرگسالان عاقل‌نما می‌شود و در پایان داستان اشتباهات آنان گریبان پسر نوجوان را می‌گیرد و او را از قطار بیرون می‌کنند.

«غزل» خواهر راوی، در قصه «کیسه سهم غزل» بیمار است. راوی با گوستی که برای خواهرش خریده است. در حال بازگشت به خانه. گریه خانگی شان را در گونال کنده شده توسط ماموران شهرداری گرفتار می‌یابد و پس از تلاش بسیار موفق به نجات گریه می‌شود اما گریه «کیسه سهم غزل» را برمی‌دارد و پا به دو فرار می‌کند. مدتی بعد غزل به علت ضعف شدید جسمی که ناشی از فقر خانواده است، در می‌گذرد، نویسنده این قصه را به شیوه دوم شخص و با نثری دلنشین که آشنگی حزن‌آلود دارد برای مخاطب بیان می‌کند.

در «گنجهای سبز و قرمز» نیز عاطفه خواهر شخصیت اصلی بیمار است و خانواده قادر به بستری کردن او در بیمارستان نیستند «باز هم به علت فقر». برادر عاطفه یا این تصور که با کیسه گنجهای که دارد می‌تواند مشغول کسب شود تا بتواند عاطفه را در بیمارستان بستری کنند، راهی خیابان می‌شود. اما پس از ساعتی متوجه می‌شود که کاسی گنجاها سر چهارراه یا پسرک ماشینی شوی از کسب حلال پرونق‌تر است. «پسرک» بعد از نگاه کوتاهی به ساعت، به آن طرف



● شمسی خسروی

- نام کتاب: آبی، شبنم، دریا
- نویسنده: سید محمد سادات اخوی
- ناشر: انتشارات مدرسه
- چاپ اول: پاییز ۷۷
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۷۱ صفحه
- بها: ۲۰۰۰ ریال

چهارراه، جایی که مرد گدا و پسرک ماشین شونتستاند، می‌دود. چراغ قرمز شده است. عقربه‌های ساعت روی صفحه می‌لغزند» ص ۶۲.

در «یاسهای زرد چشم‌آبی» پسرک راوی، قصه‌نویس شدن خود را برای مخاطب تعریف می‌کند. او برای چیدن یک شاتوت درشت از درخت بالا رفته و از بلندترین شاخه آن پرتاب شده و ضربه ناشی از زمین خوردن، موجب نابینایی همیشگی او گردیده است.

#### محتوای انتقادی و اجتماعی

«آبی، شبنم، دریا»، «از قاب پنجره» و «یاسهای زرد چشم‌آبی» دارای مضامینی ساده و برگرفته از زندگی عادی و روزمرگی هستند و تنها به انتقال یک حس اکتفا می‌کنند، اما قصد نویسنده از نگارش «سرو و بید» «گدخدا جوجه نیست» «کیسه سهم غزل» و «گندمهای سبز و آبی» تنها نوشتن آثاری سرگرم‌کننده برای نوجوان نبوده است. بلکه در حاشیه هر داستان به نکات انتقادی اجتماع نیز گوشه چشمی انداخته است.

البته مضمون این داستانها از حد افکار و آرای کودکانه یا نوجوانانه فراتر رفته و با نگرشی عمیق‌تر به نقد مسایل کنونی اجتماع پرداخته شده است. در «گدخدا جوجه نیست» به کودک‌آزاری یا عدم رعایت حقوق کودک اشاره شده است و اینکه گاه افرادی با سوءاستفاده از موقعیت سنی و جسمی کودک که قادر به دفاع از خود نیست، حقوق وی را زیر پا می‌گذارند. به‌طور مثال: پیرزنی که به شکل غیرقانونی وارد قطار شده است و آدامس می‌فروشد مرد درشت هیكلی که با استفاده از شرایط فیزیکی خود، پسرک ریزماندام را آزار می‌دهد و کارگر خدمات واگن که درازای پولی که از مسافرین غیرقانونی می‌گیرد یا به طریق دیگر، آنها را به داخل قطار راه می‌دهد؛ هر یک به نحوی قانون را زیر پا می‌گذارند و باعث اختلال در نظم اجتماع می‌شوند و در نتیجه اعمال آنها پسرک روستایی را از قطار بیرون می‌کنند. مضمون در «کیسه سهم غزل» نیز فقر است، فقری که در حال حاضر دامنگیر اکثریت اقشار جامعه شده است. فقر را در کوچه و خیابانهای قصه می‌توان حس کرد. کارگران زمینها را با دریل می‌کنند و برای کسب پول بیشتر حتی از تنک زدن یکدیگر هم کوتاهی نمی‌کنند تا شاید دیگری را از میدان به در کرده و خود به کاربردارانند.

پسرک راوی که قصه را به شیوه دوم شخص واگویی می‌کند از فقر خانواده و دیگران می‌گوید. از غزل که به علت سوء تغذیه فوت کرده است و نیز اشاراتی به عوارض روانی و جسمی جنگ می‌کند که حتی پس از گذشت سالها همچنان ادامه دارد. راوی در حال نجات دادن بچه گربه از چاله کنده شده به او می‌گوید «کنار شکمت می‌پرید، مثل ابروی پسر همسایه‌مان که توی موشکباران تهران از خواب پریده و عصبی شده بود» ص ۵۴. «گندمهای سبز و قرمز» مشکل اقتصادی خانواده‌های کم‌درآمد و نوجوانان متعلق به این خانواده‌ها را بیان می‌کند. مسئولان بیمارستان از بستری کردن عاطفه (خواهر شخصیت محوری) امتناع می‌کنند. برادر عاطفه به ناچار به جمع گدایان و ماشین‌شویان مزاحم خیابانی می‌پیوندد تا شاید هزینه بستری کردن خواهرش را به دست آورد.

#### تأثیر حس در مخاطب

در «آبی، شبنم، دریا» راوی برای بیان حس قدرتی و تشکر از معلم. به سبب راهنمایی‌هایش. بادو شاخه گل یاس به خانه می‌آید و آنها را در کفشهای معلم می‌گذارد. هنگامی که معلم

گل‌های یاس را در کفش خود می‌بیند، از زبان راوی می‌خوانیم: «دلیم یک جور می‌شد. گاهی که زنبیل بی‌بی‌نسا را برایش می‌بردم هم آن جور می‌شد. عوض کرده بود. خانه دلپرا چراغانی کرده بود» ص ۱۲.

احتمالاً اهدای دو شاخه گل یاس به معلم و کمک به بی‌نسی پیر در نظر مخاطب نیز به عنوان یک حس ممتاز و دگرگونی درونی جلوه خواهد کرد.

#### مخفی کردن اطلاعات

در «سرو و بید» هنگامی که درویش بساطش را به راوی می‌سپارد و ساعتی بعد [ننه] پسرک را صدای زنده پسرک به بساط درویش نگاه می‌کند و با خود می‌اندیشد «همه چیز کهنه و کثیف. به درد کسی نمی‌خورد. بلند شدم و بعد از آخرین نگاه رفتم کمک‌دست ننه [در اینجا هیچ اطلاعاتی از این که به کمک‌دست چه کاری انجام داده است که بعد از آن پشتش (کمرش) درد گرفته است، به مخاطب نمی‌دهد اما بلافاصله می‌خوانیم]: پشتم درد گرفت. پایم را که توی کوچه گذاشتم و بساط را که نگاه کردم، جوانی شولا شده بود و خرت و پرت‌های درویش را زیر و رو می‌کرد. مرا که دید، بلند شد. لبخندی زورکی زد و به سرعت پشت درخت سرو سر کوچه غیب شد...» ص ۳۳.

مخفی کردن اطلاعات ناشی از فراموشی یا کم‌دقتی نویسنده در پردازش حوادث داستان است.

در همان صفحه هنگامی که پسر متوجه می‌شود رمل درویش را دزدیده‌اند و جوانی را می‌بیند که به سرعت دور می‌شود، می‌خوانیم: «حتما پسر کار خودش را کرده بود. بساط را ول کردم و دویدم دنبال پسر. پسر، دزد، لگدم را ول کردم توی سینه در و گفتم: بیا بیرون! تا صبح هم نیایی نمی‌رم!» ص ۳۳. در اینجا هم فقط با لگدهای راوی به در خانهای، متوجه می‌شویم که خانه دزد را پیدا کرده است و هیچ اطلاعاتی از این که چه کسی رمل را برداشته یا اینکه راوی چه طور خانه دزد را پیدا کرده است، نداریم.

مخفی کردن اطلاعات علاوه بر اینکه مخاطب را گیج می‌کند به گنگی کل داستان می‌انجامد و از امکان حادثه‌پردازی در بافت قصه می‌کاهد. اگر نویسنده از آوردن «فصل» و «برش» خودداری و در عوض به این توضیح می‌پرداخت که چگونه خانه دزد پیدا شده است، قطعاً کشش بیشتری در داستان به وجود می‌آید و نتیجه‌بهتری عاید مخاطب می‌شد.

#### اشتباه منطقی

در «گدخدا جوجه نیست» وقتی پسرک با مرده‌یکل درشت آشنا می‌شود، مرد با شنیدن اسم حلالا و دیدن جوجه از پسرک می‌پرسد «حلالا اسم جوجته؟ خودت که هنوز جوجهای با پسرک یک کم آرام شد و گفت: آره از شهر آوردمش... تو این یک سال کار، رفیق بود» ص ۴۵.

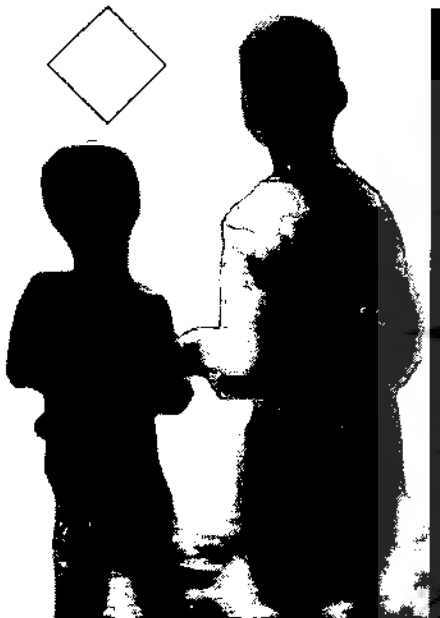
البته جوجه مرغ در مدت یک سال به حد کافی رشد می‌کند و به مرغ یا خروس تبدیل می‌شود. مدت زمان رشد کامل یک جوجه از لحظه سربر آوردن از تخم تا تبدیل شدن به یک مرغ تخم‌گذار یا خروس چند ماه بیشتر نیست. در حالی که جوجه پسرک در مدت یک‌سال کارش با او بوده و هنوز جوجه است! این موضوعات ظریف و کم‌توجهی در این نکات به‌جاورپذیری و منطق قصه لطمه می‌زند.

#### یک انتخاب

نویسنده با دنیای نوجوان آشناسات و از علائق و نفرتهای آنان آگاهی دارد. شخصیت‌های نوجوان قصه‌ها افرادی پر جوش

## نویسنده با علائق و نفرتهای نوجوانان آشناسات

## قصد نویسنده از نوشتن داستانها سرگرم کردن خواننده نبوده است



و خروش، اهل عمل و تا حدودی امیدوار هستند که این خصوصیات در نوجوان «گندمهای سبز و قرمز» چشمگیرتر است. شخصیت‌های محوری تا حدود زیادی به هم شبیه هستند و خصوصیات اخلاقی مشترکی دارند. اما در «کیسه سهم غزل» و «آبی، شبنم، دریا» شخصیت‌پردازی بهتری صورت گرفته است به طوری که وقایع و رفتار شخصیتها تا مدتی در ذهن مخاطب جا خوش کرده به آسانی بیرون نمی‌روند. «آبی، شبنم، دریا» با بهره‌گیری از فطرت پاک انسانی و «کیسه سهم غزل» با استفاده از نثری روان و زاویه دیدی مناسب هر یک به نوعی بر مخاطب تأثیر می‌گذارند.

به طور کلی داستانها نثری روان و ساده دارند که از تلفیق محاوره و کتابت به وجود آمده است. در اولین سطور «آبی، شبنم، دریا» می‌خوانیم:

«کنار باغچه‌ای می‌ایستاد و به برگهایی که یواش یواش رو به زردی می‌رفتند زل می‌زد. نگاهش یک جور بود. طوری برگهای خرمالو را نگاه می‌کرد که خیال می‌کردم دستخط خورشید را از روی برگهای خرمالو می‌خواند. بهش حسودیم می‌شد.»